

مطالعه تطبیقی دیدگاه کریسجینسون، بتلی و شهید مطهری پیرامون تأثیر حکمت نظری و الگوپذیری بر شخصیت اخلاقی

سعیده حمه‌داری*

سید روح‌الله موسوی‌زاده**

چکیده

«شخصیت اخلاقی»، موضوعی مرتبط با روان و مبحثی مهم در روان‌شناسی اخلاق است. مسئله اینجاست که آیا شکل‌گیری شخصیت اخلاقی، امری ذاتی و غیرقابل تغییر است؟ چنانچه اکتسابی باشد چه عواملی بر آن اثرگذار است؟ اگر شخصیتی ردیلمند گشت آیا اصلاح آن امکان‌پذیر است؟ نظریه اهمیت سؤالات مذکور ضرورت دیده شد تا در نوشتار پیش رو موضوع «شکل‌گیری و اصلاح شخصیت اخلاقی» و مقایسه عوامل مؤثر بر آن از دیدگاه کریسجینسون، بتلی و مطهری مورد بررسی قرارگیرد. کریسجینسون معتقد است رذایل را می‌توان توسط عامل درونی حکمت نظری، اصلاح نمود. تأکید بتلی بر تأثیر شگرف عامل بیرونی الگوپذیری است. اما افق دید مطهری، گویای آن است وی علاوه بر پذیرش موضوع ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی، برخلاف دو فیلسوف غربی، وجود هر دو عامل حکمت نظری و الگوپذیری را در کنار هم ضروری می‌داند و از این منظر، دیدگاه وی از جامعیت ویژه‌ای نسبت به دو رویکرد غربی، برخوردار است.

واژگان کلیدی

شخصیت اخلاقی، حکمت نظری، الگوپذیری، کریسجینسون، بتلی، مطهری.

saeede.hamledari@gmail.com

mozavizadeh@med.mui.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۷

*. کارشناسی ارشد دانشگاه قم.

** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۱۴

طرح مسئله

پذیرش امکان یا عدم امکان «ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی» از جمله مباحث مهم و پر دامنه در روان‌شناسی اخلاق به‌شمار می‌رود. از فلاسفه یونان تا معاصرین، برخی این موضوع را امکان‌پذیر دانسته اما برخی دیگر از پذیرش آن امتناع ورزیده‌اند. قطعاً فلاسفه جبرگرا از آن دسته افرادی هستند که نمی‌پذیرند موضوع ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی یک موضوع اکتسابی باشد بلکه آن را پدیده‌ای ذاتی و طبیعی تلقی می‌کنند. اما در نقطه مقابل آنها فلاسفه سازگارگرا این موضوع را کاملاً اکتسابی و جبرناپذیر می‌دانند. حال اگر فرض را بر آن بگذاریم که ساخت و اصلاح شخصیت، امری اکتسابی و بالقوه باشد چه عواملی در شکل‌گیری آن مؤثر خواهد بود. اگر شخصیت اخلاقی توسط عوامل بیرونی، درونی یا هر دو شکل گرفته باشد اما به دلایل متعددی دستخوش تغییر و تحولات منفی شده باشد آیا امکان اصلاح و بازسازی آن وجود دارد. سؤالاتی از این قبیل سبب شد تا در پژوهش حاضر مقایسه‌ای میان دیدگاه برخی از فلاسفه داشته باشیم و با بررسی نظرات آنها به پاسخ‌های روشنی دست یابیم.

کریسچینسون به‌عنوان یک فیلسوف درون‌گرا معتقد به تأثیر عوامل درونی است. او در مقاله‌ای با عنوان «بی‌اثر کردن تربیت بد از طریق تفکر: بازسازی ارسطویی» صراحتاً بیان می‌کند اثر تربیت نادرست را می‌توان از طریق «تفکر و سوفیا» اصلاح نمود. اما بتلی به‌عنوان یک فیلسوف برون‌گرا معتقد به تأثیر عوامل بیرونی بوده و در بحث اصلاح شخصیت، «محیط و الگوها» را مؤثرترین عامل می‌داند. (Battaly, H, 2016: 218)

در این مقاله قصد داریم پس از بیان نظرات دو فیلسوف غرب به مقایسه آنها با دیدگاه شهید مطهری بپردازیم. وجه تمایز مطهری در آن است که چون وی صاحب‌نظری ژرف‌اندیش و محقق دقیق در حوزه‌های متعددی همانند فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، معارف اسلامی است تفکرات وی نیز در بیان مسائل از گستردگی ویژه‌ای برخوردار است. این نگاه جامع‌نگر سبب شده است تا در موضوع شخصیت اخلاقی نیز اندیشه‌ای تک بعدی نداشته بلکه تأثیر هر دو عامل حکمت و الگوپذیری را در کنار هم بپذیرد.

فیلسوفان اخلاق غرب، از یونان باستان تا دوران معاصر، رهیافت گوناگونی به این مسائل داشته‌اند. اندیشمندان یونانی ضمن پذیرش اکتسابی بودن موضوع مذکور، عوامل متعددی را در این موضوع مؤثر می‌دانند. در دیدگاه سقراط، افلاطون و ارسطو صریحاً اشاره‌ای به اصطلاح «شخصیت» نشده است اما تأکید آنها بر واژه‌های مترادفی شبیه روح، سیرت و منش گویای اهمیت آنها نسبت به این امر است. به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل مؤثر در ساخت و اصلاح شخصیت از دیدگاه سقراط و افلاطون عامل «آگاهی و دانش» است. (گمپرتس، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۴۱۷) اما ارسطو مدعی است چنانچه انسان از سن جوانی تحت‌قانون درست تربیت نشود به سختی امکان دارد به‌سوی فضیلت گرایش یابد. چراکه اولاً زندگی خویش‌دارانه، سخت است و با طبع هر کسی سازگاری ندارد مگر آنکه از جوانی به آن عادت کرده باشد (a ۱۱۸۰) همچنین انسان در ارتکاب رذایل، مختار اما در بازسازی آنها فاقد اختیار است (ارسطو، ۱۳۹۰: ۹۷، a ۱۱۱۴) با این اوصاف به‌نظر می‌رسد ارسطو علی‌رغم پذیرش شکل‌دهی شخصیت اخلاقی در اوایل سنین جوانی اما قدری در مورد بازسازی و اصلاح آن سخت‌گیر است.

فیلسوفان معاصر در این خصوص رویکردهای مختلفی را اتخاذ کرده‌اند. طرف‌داران اخلاق فضیلتی همچون مکین تاپر،^۱ مرداک،^۲ هرست هاوز،^۳ آنسکوم^۴ و ... از جمله نظریه‌پردازانی هستند که در دیدگاه آنها شخصیت و نیت فاعل، مینا و معیار درستی رفتار فاعل است. (خزاعی، ۱۳۹۴: ۷۸) اندیشمندان مسلمان نیز در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی عرضه کرده‌اند. از نظر فارابی انسان موجودی مختار است از این‌رو امکان تغییر اخلاق و رفتار برای هر فرد مهیا است زیرا اخلاق و رفتار از جمله امور اکتسابی بوده و شخصیت نیز که متشکل از مجموعه‌ای از فضایل است از طریق عادت، قابل تغییر است. (هاشمی، ۱۳۸۹: ۹۸) براساس انسان‌شناسی غزالی نفس انسان، خوپذیر و قابل‌اصلاح و تربیت است. تغییر عادت کاری دشوار است اما در اثر ممارست و با کمک اراده امکان‌پذیر است. (رحمان‌پور، ۱۳۸۶: ۱۹۵) در این مقاله قرار است دیدگاه مطهری با

1. Undoing bad upbringing through contemplation: An Aristotelian reconstruction.
2. Macintyre.
3. Murdoch.
4. Hurhtause.
5. Anscomb.

کریسجینسن^۱ و بتلی^۲ مورد مقایسه قرارگیرد. اگرچه در آراء هر سه نفر، موضوع شکل‌گیری و اصلاح شخصیت، امری امکان‌پذیر است اما در اثرگذاری عوامل درونی و بیرونی، نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند.

شخصیت اخلاقی

مفهوم شخصیت و کیفیت شکل‌گیری آن در مکتب‌های گوناگون یکسان نیست. از جمله تعاریف بسیار ساده، تعریف مایلی^۳ است: شخصیت یک کلیت روان‌شناختی است که انسان خاصی را مشخص می‌سازد. (مایلی، ریچارد، ۱۳۷۳: ۳) تعریف دیگر، تعریف اریک فروم^۴ است: شخصیت، مجموع کیفیت‌های موروثی و اکتسابی است که مختص فرد بوده و او را منحصر به فرد می‌سازد. (فروم، ۱۳۷۰: ۶۶) تعاریفی از این قبیل، بسیار است اما اینکه شخصیت اخلاقی به چه معناست و جزء کدام یک از شاخه‌های فلسفه اخلاق محسوب می‌شود، نیازمند بیان مقدماتی است.

واژه شخصیت^۵ عمدتاً در فارسی به «منش» ترجمه می‌شود اما در اشتقاق یونانی خود به معنای مَه‌ری بود که بر سکه‌ها ضرب می‌شد. این کلمه بعدها به تدریج برای اشاره به هر نوع ویژگی شاخصی که یک شیء را از اشیا دیگر متمایز می‌کند به کار می‌رفت و سپس به معنای مجموعه‌ای از خصایل متمایزکننده فرد از دیگران استعمال شد. این تأکید بر تمایز و فردیت باعث آمیختگی اصطلاح «منش» با اصطلاح «شخصیت» شده است. (موسوی اصل و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۲۴) داشتن اختیار، انگیزش اخلاقی و ماهیت و امکان آن، رشد و تربیت اخلاقی، الگوهای شکل‌گیری، تطور و بالندگی تعقل و کردار اخلاقی و ... از جمله پیش‌فرض‌های مطرح در روان‌شناسی اخلاق است و روان‌شناسی اخلاق شاخه‌ای از روان‌شناسی است که مسائل نفسانی در اخلاق را بررسی می‌کند. (علیا، ۱۳۹۱: ۷۲)

بنابراین با توجه به مقدمه پیش‌گفته به نظر می‌رسد می‌توان موضوع ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی^۶ را زیرشاخه مباحث مطرح در روان‌شناسی اخلاق به‌شمار آورد. چراکه شخصیت اخلاقی یا همان سیرت و منش، مجموعه‌ای از خصایل و کیفیات نفسانی نسبتاً ثابت در اندیشه، گفتار و کردار شخص است. این خصایل معمولاً تافته‌ای از عناصر انگیزشی، عاطفی و باورها هستند که انسان می‌تواند آنها را در خود بیوراند. (همان: ۱۵) در اخلاق فضیلت، بنیاد همچون سیرت موضوع اولیه ارزیابی اخلاقی تلقی می‌شود. به این اعتبار، خوبی و بدی اولاً و اساساً به سیرت تعلق می‌گیرد و ثانیاً و بالعرض به اعمالی که از سیرت صادر می‌شود. (موسوی اصل و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۲۱)

شخصیت، تبلور هماهنگی از عناصر است که شامل ابعاد گوناگون اجتماعی، عاطفی، دینی، عقلی و ... می‌باشد. اما یکی از ابعاد بسیار مهم آن، بعد اخلاقی است که ارتباط تنگاتنگی با دو عنصر کلیدی فضیلت و رذیلت (اخلاقی - عقلانی) دارد. همان‌طور که در پیدایش و شکل‌گیری هر پدیده‌ای، عوامل مختلفی اثر دارد شخصیت اخلاقی نیز از این امر، مستثنا نبوده و عوامل درونی و بیرونی بسیاری بر آن اثرگذارند. اما لازم به توضیح است که در این مقاله مقصود از تمایز میان عوامل درونی و بیرونی، نسبت به نوع انسان‌ها است نه افراد انسان‌ها. چراکه خصوصیات نوع انسان‌ها بین تمام انسان‌های معمولی مشترک است مانند عقل و اختیار. اما ویژگی‌های افراد انسان‌ها خاص همان فرد است و همین باعث ایجاد تفاوت میان افراد خواهد شد مانند خصوصیتی که از طریق وراثت به انسان می‌رسد. اما در این مقاله منظور از عوامل درونی، همان مواردی است که میان نوع انسان‌ها مشترک است.

کریسجینسون و رویکرد درون‌گرا به شخصیت اخلاقی

منظور از رویکرد درون‌گرا، بررسی دیدگاهی است که در آن ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی را تنها از طریق عامل درونی حکمت نظری یا سوفیا ممکن می‌داند. کریسجینسن از جمله معتقدین رویکرد درون‌گرایی است که از منظر وی بازسازی

1. Kristjánsson.
2. Battaly
3. R. Meili
4. E. Fromm.
5. Character.
6. Moral Character.

شخصیت رذیلتمند و تغییر جهت او به سمت فضایل، تنها توسط سوفیا^۱ حکمت نظری یا همان فضیلت عقلانی ارسطو امکان‌پذیر است. (Battaly, 2016: 207)

کریسجینسون در یکی از مقالات خود با عنوان «محو تربیت بد از طریق تفکر: بازخوانی رویکرد ارسطویی» ابتدا دو قضیه را از نظر ارسطو بیان کرده و سپس هدف از نوشتن آن مقاله را جمع میان این دو قضیه می‌داند. الف) «یکی از مباحث غیرقابل وصفی که من در مورد آن تحقیق می‌کنم مربوط به بدبینی ریشه‌ای ارسطو در مورد این احتمال است: افرادی که در سال‌های نخستین عمر، آموزش اخلاقی متناسبی از طریق عادت به فضیلت دریافت نکرده‌اند، به سادگی قادر نخواهند بود پیشرفت اخلاقی به سمت فضیلت کامل داشته باشند.» ب) «قضیه دوم مربوط به محتوی بهترین زندگی سعادتمند است که ارسطو از کتاب ۱ تا ۹ نیکوماخوس، فرونیسیس را فعالیت عالی در سعادت می‌داند اما به‌طور ناگهانی در کتاب دهم اعلام می‌کند که تفکر و سوفیا به‌عنوان عالی‌ترین فعالیت در سعادت محسوب می‌شود.» (Kristjánsson, 2014: 69)

ارسطو در بیان معنای سوفیا اشاره می‌نماید در هر انسانی، فضایل عقلی با جزء عقلانی نفس مرتبط است و همین جزء عقلانی نیز دارای دو نوع عملکرد و دو نوع فضیلت است که از آنها به حکمت عملی یا فرونیسیس و حکمت نظری یا سوفیا تعبیر می‌شود. حکمت عملی مرتبط با اعمال انسان است و حکمت نظری باعث شناخت حقایق می‌شود که ارتباطی با عمل ندارد. (ارسطو (a 1139) خزاعی، ۱۳۹۴: ۶۵)

کریسجینسون نیز همانند ارسطو معتقد است مقصود از سوفیا، نوعی فضیلت عقلانی و نوعی تأمل مستقل و خودمحور است که در آن، عناصری مانند میل و فعالیت‌های ذهنی وجود ندارد منظور کریسجینسون از لزوم سوفیا در درمان و رفع رذایل و کسب معرفت نسبت به فضایل، آن است که چنین درمانی، از طریق منابع بیرونی مانند خواندن کتاب و استدلال‌های اخلاقی و یا آموزه‌های دیگران امکان‌پذیر نیست و کسی آن را به شخص آموزش نمی‌دهد بلکه تنها براساس درکی بی‌واسطه و نوعی استنتاج درونی حاصل می‌شود. (Battaly, 2016: 217)

بنابراین به عقیده کریسجینسون سوفیا دارای این قابلیت است که شرایطی را فراهم ساخته و رذایل را طی دو مرحله از بین ببرد. مرحله اول و دوم هر دو گونه‌ای از شناسایی می‌باشند با این تفاوت که سوفیا ابتدا در مرحله نخست، افراد رذیلتمند را با انواع رذایل، آشنا ساخته و علت دوری انسان از مسیر خیر را همین انحراف به سمت رذایل می‌داند. سوفیا در مرحله دوم افراد رذیلتمند را نسبت به این موضوع که خودشان نیز رذیلتمند هستند، آگاه می‌سازد؛ و پس از اجرای این دو مرحله خودبه‌خود اسباب دگرگونی درونی^۲ بنیادین و اصلاح و بازسازی درونی در افراد رذیلتمند ایجاد می‌گردد. کریسجینسون اشاره‌ای مختصر نیز به جامعه به‌عنوان یکی از عناصر درمان اکتشافی رذایل دارد اما تمرکز اصلی وی بر سوفیاست. (Battaly, 2016)

از این رو کریسجینسون پیشنهاد می‌دهد برای مصالحه و جمع بین این دو بحث ارسطویی باید بگوییم چنانچه فردی رذیلتمند شد نگاه ما در مورد اصلاح وی بسیار خوش‌بینانه است چراکه به‌راحتی می‌توان عوامل تربیت بد یک شخص رذیلتمند را از طریق تفکر و سوفیا محو نمود. او بیان می‌کند بازسازی مباحث ارسطویی نشان می‌دهد که سوفیا از یک جنبه خاصی نسبت به فرونیسیس برتری دارد زیرا سوفیا قادر است در انسان، دگرگونی درونی ایجاد کند درحالی‌که فرونیسیس به‌تنهایی چنین قابلیتی ندارد؛ بنابراین نباید نسبت به افرادی که در سنین پایین شرایط عادت به شیوه‌های خوب برای آنها فراهم نبوده است بدبین بود چراکه می‌توان رذایل آنها را از طریق تفکر، متحول و دگرگون ساخت. (Kristján Kristjánsson, 75) از این رو به عقیده کریسجینسون سوفیا نقش کلیدی در تغییر جهت افراد رذیلتمند به سمت فضایل اجرا می‌کند و آنها می‌توانند از طریق سوفیا به شناختی از خیر و یک طرح کلی از آن نائل شده و به دنبال آن نیز قادر به ترک رذایل و اصلاح خویش شوند. (همان)

بتلی و رویکرد برون‌گرا به شخصیت اخلاقی

بتلی از جمله فلاسفه‌ای است که موضوع ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی را امری اکتسابی، بالقوه و جبرناپذیر دانسته اما در بیان عوامل مؤثر بر آن نگرشی برون‌گرا داشته و مخالف تأثیر درونیات بر شکل‌دهی و اصلاح شخصیت اخلاقی است. او

1. Sophia.
2. Self-change.

در برابر ادعای کریسجینسون دو اشکال ذیل را مطرح می‌کند. اشکال اول بر خود سوفیا وارد است. براساس مفهومی که از سوفیا بیان شد، کریسجینسون آن را فضیلتی فاقد عناصر میل و عمل می‌داند بتلی معتقد است تنها برخی از حقایق ضروری مانند $2+2=4$ بی‌نیاز از عمل است در صورتی که حتماً به منظور آشنایی با فضایل، دو گزینه عمل و امیال، ضروری بوده و اتفاقاً یکی از لوازم معرفت‌یابی نسبت به فضایل، عمل است و اینکه در شخص باید میل به یافتن حقیقت وجود داشته باشد. اشکال دوم نیز بر مفهوم «خیر» وارد است. زیرا این واژه در نزد همه افراد، مفهوم یکسان ندارد. (Battaly, 2016: 217) به‌عنوان مثال شخصی که دچار ردیلت معرفتی «تعصب» است تنها، رأی و نظر خویش را صحیح می‌داند و اهمیتی برای دیگر عقاید قائل نیست، او نه تنها این حالت خویش را نادرست نمی‌داند بلکه تصور می‌کند با ارزش‌ترین صفات را دارا می‌باشد. براساس این، بعید است که وی کوچک‌ترین تحقیقی در مورد ماهیت واقعی خیر داشته باشد. بنابراین افراد ردیلت‌مند قادر نیستند دانشی نسبت به خیر واقعی کسب کنند؛ اما حتی اگر این مشکل نیز رفع شود و افراد ردیلت‌مند بتوانند یک طرح کلی از خیر به دست آورند باز هم این طرح، چنین قابلیتی ندارد تا به افراد ردیلت‌مند بفهماند که خود نیز جزء شخصیت‌های ردیلت‌مند محسوب می‌شوند و با این اوصاف، عامل سوفیا هرگز در درمان ردایل، مؤثر نخواهد بود. (همان)

در نظر بتلی عوامل بیرونی و محیط پیرامون هر فرد، بالاترین تأثیر را در اصلاح ردایل و شخصیت انسان می‌گذارد. بتلی از میان عوامل متعدد بیرونی، به تأثیر الگوهای شایسته بر وجود فرد ردیلت‌مند تأکید فراوان داشته و بیان می‌کند در دسترس بودن الگوها سبب می‌شود که فرد ردیلت‌مند رفته‌رفته با عواطف فضیلت‌مندان الگوهای خویش، آشنا شده و سپس به سمت آنها متمایل گردد. به گفته او این روش، یک تبیین غیرعقلی و غیرشناختی از تسهیل‌کننده‌های تغییر در فاعل ردیلت‌مند است؛ اما چگونگی این موضوع از این قرار است که هر الگویی علاوه بر داشتن میل به عمل و انگیزه و ادراک درست، دارای عواطف درست و مناسب نیز می‌باشد. از میان این عواطف برخی از آنها غیرشناختی بوده و از طریق «سرایت عاطفی»^۱ به شخص ردیلت‌مند منتقل می‌شود. (Battaly, 2018)

هاتفیلد^۲ و راپسون^۳ نیز در پذیرش نظریه «سرایت عاطفی» با بتلی هم‌سو می‌باشند به‌همین دلیل بتلی ادعای خویش را با استفاده از نظریات آنها تبیین می‌نماید. وی مدعی است هدف از طرح چنین استدلالی ارزیابی و سنجش حساسیت مردم نسبت به جذب انواع احساس‌ها (مانند شادی، لذت، اضطراب، عشق، غم، افسردگی، خشم و ...) از دیگر افراد است. سرایت عاطفی، یک روند غیرارادی ناشناخته و مجموعه‌ای از پدیده‌های شناختی، روان‌شناختی، رفتاری و اجتماعی است که می‌تواند فرد را در هر موقعیتی نسبت به جذب احساسات از دیگران تحریک کند. سرایت عاطفی شامل سه مرحله تقلید کردن،^۴ بازخورد^۵ و سرایت^۶ است که هریک از این مراحل نیز دارای سه حالت چهره،^۷ صدا^۸ و وضع اندام^۹ است. (Hatfield, E Rapson, L. & Le, Y. L., 2011: 20)

در مرحله «تقلید کردن»، رفتار یک شخص به‌گونه‌ای است که باعث کشش اطرافیان به سمت خود می‌شود، در این صورت است که چنین فردی می‌تواند برای دیگران نقش یک الگو را اجرا کرده و رفتارشان مورد تقلید آنها واقع شود. فردی که قرار است از یک رفتار تقلید کند ابتدا حالات مختلف چهره، صدا و وضع اندامی الگوی خویش را با دقت کامل تحت‌نظر می‌گیرد و سپس به سمت آن رفتارها متمایل می‌شود. مرحله پس از تقلید مرحله «بازخورد» است و مفهوم آن نوعی بازگشت پیام ارتباطی است که در آن، گیرنده به‌طور عامیانه یا غیرعامیانه نسبت به پیام فرستنده واکنش نشان می‌دهد و روان‌شناسان این مرحله را غنیمتی جهت اصلاح فرد قلمداد می‌کنند. پس از طی مراحل تقلید و بازخورد، فرایند «سرایت» رخ می‌دهد که طی آن یک رفتار به‌طور کامل از سمت شخص الگو به فرد گیرنده منتقل و جزئی از رفتار وجودی او خواهد شد. (Ibid: 22)

1. Emotional Contagion.
2. Hatfield, E.
3. Rapson, R.
4. Mimicry.
5. Feedback.
6. Contagion.
7. facial expressions.
8. Vocal expressions.
9. Postures.

فلاسفه مذکور در توضیح این سه مرحله بیان کرده‌اند هنگامی که افراد به‌طور خودکار از حالات زودگذر چهره، صدا و وضع اندامی اطرافیان خود تقلید می‌کنند، اغلب یک بازخورد کم‌رنگی از عواطف مردم اطراف در درون خویش احساس می‌کنند. برخوردهای مکرر افراد با واکنش‌های اطرافیان خود، رفته‌رفته باعث می‌شود آنها خود را در زندگی عاطفی دیگران احساس کرده و نیت‌ها و احساسات آنها را در هر لحظه دنبال کنند. این انتقال رفتار حتی وقتی که افراد نسبت به نیت‌ها و احساسات دیگران ناآگاه‌اند همچنان از طریق سرایت عاطفی امکان‌پذیر است. (Ibid: 25)

مقصود بتلی از بیان مباحث فوق و تأکید او بر نظریات هانفیلد و راپسون اشاره به این مطلب است که یکی از مهم‌ترین عناصر در شکل‌گیری و اصلاح شخصیت اخلاقی، محیط اطراف شخص است و از میان عوامل محیطی متعدد، وجود الگوهای مناسب و در دسترس برای شخص، در نظر بتلی جلوه‌ای پررنگ دارد. وی اشاره می‌کند قرار دادن الگوها در معرض دید افراد ردیلتمند، کار آسانی نخواهد بود بلکه نیازمند تکرار و تمرین و قواعد خاصی است و در مواردی که الگوها به‌صورت تصادفی در دسترس افراد قرار می‌گیرند این تأثیر بسیار ناچیز خواهد بود؛ بنابراین باید شرایط را برای شخص ردیلتمند به‌گونه‌ای ترتیب دهیم تا فرد بتواند به‌طور منظم با الگوها برخورد داشته باشد. به‌همین منظور، نیاز است محیط فرد را (که شامل دانشگاه، محل کار و ... است) توسط الگوهای مناسب، جمعیت‌دار کنیم؛ اما بتلی معترف است تنها مشکل این نظریه آن است که وارد کردن الگوها در محیط و در دسترس قرار دادن آنها نیازمند دست‌کاری اساسی در محیط است اما او در مورد نحوه ایجاد و اداره چنین محیطی هیچ استدلالی ارائه نکرده است. (Battaly, 2016: 220)

بررسی تفکرات مطهری

از آنجایی که آرای فلاسفه پیشین در قالب موضوع شخصیت و اصلاح آن مطرح شده بود نیازی به بررسی مفصل پذیرش این موضوع در نزد آنها نبود اما در بیان نظریات مطهری چون اولاً؛ با مطالعه نظریات وی عین عبارت «شخصیت اخلاقی»، بسیار اندک به چشم می‌خورد و ثانیاً؛ مطهری در مبحثی خاص و جداگانه به بیان ساخت و اصلاح شخصیت، همانند فلاسفه غربی نپرداخته است بدین‌منظور لازم است این موضوع با دقت مورد بررسی قرارگیرد و اگرچه فهم و استنباط چنین عباراتی از بطن اصطلاحات به کار رفته در آراء مطهری نیازمند تأمل بیشتری است اما این عدم‌دست‌رسی آسان منجر به آن نمی‌شود که نظریات وی پیرامون این موضوع به کلی نادیده انگاشته شود.

۱. شخصیت اخلاقی و شکل‌گیری آن از منظر مطهری

بررسی آرای مطهری را می‌توان با طرح سؤال ابتدای مقاله آغاز نمود. آیا وی به‌طور کلی موضوع ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی را - خواه از طریق عوامل درونی خواه از طریق عوامل بیرونی - امری امکان‌پذیر می‌داند یا برعکس، در نظر وی شکل‌گیری شخصیت امری ذاتی و طبیعی بوده و نوعی جبرگرایی بر آن حاکم است.

وجود انسان، دارای دو بُعد شخص و شخصیت است. بُعد شخصی یا خلقت جسمانی انسان از قبل تولد و در رحم مادر مشخص شده است و انسان هیچ نقشی در طراحی آن ندارد؛ اما ابعاد روحانی یا شخصیت و خُلقیات انسان که بُعد اصلی وجود اوست امری بالقوه بوده و شکوفا ساختن آن از طریق «اخلاق» یا «تعلیم و تربیت» امکان‌پذیر است چراکه طی این فرایند، یک ماده خام به ماده‌ای پخته تبدیل می‌گردد.

(مطهری، ۱۳۷۷: ۲۷ / ۲۶۷)

با توجه به مطلب فوق، «شخصیت» در نظر شهید مطهری اصلی‌ترین قسمت وجودی انسان است و اینکه وی شکوفا کردن «شخصیت» را «اخلاق» یا «تربیت» می‌نامد دو نکته قابل استنباط است: اول آنکه این نام‌گذاری دلالت متقنی بر امکان‌پذیری ساخت و اصلاح شخصیت دارد چراکه اگر شکل‌دهی شخصیت در نزد شهید مطهری امری غیرممکن بود، باید آن را همانند بُعد جسمانی وجود انسان، بالفعل می‌دانست اما آن را امری بالقوه دانسته است؛ نکته دوم آن که شکل‌دهی شخصیت در دیدگاه شهید مطهری هم توسط عوامل درونی مانند عقل و اختیار امکان‌پذیر است و هم توسط عوامل بیرونی مانند خانواده و محیط و این ادعا را می‌توان با به کارگیری اصطلاح «تربیت» در متن فوق به‌خوبی توجیه نمود چراکه واژه «تربیت» واژه‌ای عام و گسترده و بدون هیچ‌قیدوبند و محدودیتی است که هم شامل تربیت فرد توسط خویشتم می‌گردد که

در متون دینی به خودسازی معروف است و هم تربیت فرد توسط غیر خود را در برمی گیرد که ممکن است از طریق هر عامل بیرونی مانند خانواده، مربی، محیط و ... صورت پذیرد. شکل گیری شخصیت نه تنها مورد پذیرش شهید مطهری است بلکه وی به شدت بر این موضوع پافشاری می کند. بیان ذیل گویای تأکید وی بر اهمیت این موضوع است:

هیچ موجودی به اندازه انسان، نیازمند ساخته شدن نیست و هیچ موجودی به اندازه انسان ارزش ساخته شده اش با ارزش ساخته نشده اش تفاوت ندارد. اگر انسان را نه تنها با حیوان بلکه با هر چیزی که نیازمند ساختن است مقایسه کنیم می بینیم انسان، یگانه موجودی است که از هر نظر باید ساخته شود. من انسان، به شخصیتش است نه به شخصش و به اصطلاح، انسان، انسان است بخاطر ملکات و خُلق و خواهش. (همان: ۲۲ / ۲۶۹)

شهید مطهری با مقایسه موجودات مثال می زند خلقت عنصر طلا به شکل یک فلز بی ارزش نبوده است که استعداد طلا شدن در آن به صورت بالقوه قرار داشته باشد و پس از آفرینش، با پرورش این استعدادها به شکل طلا در آید، بلکه عنصر طلا از همان ابتدای خلقت، به صورت طلا بوده و امکان هیچ گونه تغییری در آن نیست. (همان: ۲۷ / ۲۶۷) همچنین حیوانات نیز از همان ابتدا به صورت حیوان خُلق می شوند و چنین نیست که اسب خودش بتواند با تغییر در ساختار خویش گاو شود. حیوانات از لحاظ خصلت ها و ویژگی های روحی نیز به صورت بالفعل آفریده می شوند و خودشان هیچ اختیاری در ایجاد خصایل خویش ندارند به عنوان مثال اسب از همان بدو تولد دارای خصلت نجابت است و خودش در شکل گیری آن صفت نقشی ندارد؛ بنابراین حیوانات و خصوصیات آنها از همان ابتدای خلقت، از هر دو لحاظ جسمی و روحی به صورت بالفعل است. (همان: ۲۶۸)

با توجه به موارد مذکور و در توضیح این عبارت شهید مطهری که می گوید: «من انسان به شخصیت اوست نه به شخصش» به جد می توان گفت منظور وی از تأکید بر ساخته شدن انسان، ساخت بُعد شخصیتی اوست چراکه جسم انسان مانند جسم سایر موجودات، پس از اینکه آفریده شد غیر قابل تغییر بوده و نمی توان آن را به موجود دیگری تبدیل نمود اما ابعاد روحانی و شخصیتی انسان این گونه نیست چراکه هم قابلیت شکوفایی در جهت صعود حتی از مقام فرشتگان را دارد و هم قابلیت نزول حتی پست تر از جایگاه حیوانات. بنابراین تا اینجا مشخص شد که از نظر شهید مطهری شکل دهی به شخصیت اخلاقی - فارغ از عوامل درونی یا بیرونی - از جمله امور اکتسابی و غیر جبری است.

۲. بازسازی و اصلاح شخصیت اخلاقی در تفکرات مطهری

در بخش قبل، ثابت شد از منظر علامه مطهری شخصیت اخلاقی امری بالقوه است و می توان آن را رشد داد و شکوفا نمود. حال اگر شخصیتی ردیلمند گشت و نیاز ضروری به بازسازی داشت سؤال اینجاست آیا از نظر علامه مطهری، اصلاح آن امکان پذیر است یا اینکه تا ابد ردیلمند باقی خواهد ماند و تغییر آن غیر ممکن است.

انسان موجودی قابل توبه و تغییر پذیر است. حتی در سن صدسالگی نیز می توان آن را اصلاح نمود. (همان: ۲۲ / ۵۶۵)

با استناد بر نظریه فوق، می توان دو اصطلاح «قابلیت توبه» و «تغییر پذیری» را با موضوع «اصلاح و بازسازی» هم معنا و مترادف دانست و این دو واژه را از جمله مصادیق بارز اصلاح شخصیت اخلاقی به شمار آورد. اثبات این مطلب از این قرار است: «توبه» چیست و از نظر روانی برای انسان چه حالتی دارد. اولاً علامه مطهری توبه را به عنوان یکی از ممیزات ویژه انسان نسبت به سایر حیوانات می داند. ثانیاً آن را نوعی استعداد عالی تلقی می کند. به عقیده وی توبه از مقوله لفظ نیست بلکه حالتی روانی و انقلابی روحی در درون انسان است. وی در بیان تفاوت میان جمادات و نباتات و حیوانات می گوید: جمادات این استعداد را ندارند که مسیر حرکت خویش را از درون تغییر دهند. مثل حرکت مسلّم و قطعی سنگی که از ارتفاع رها می شود و به طرف زمین می آید. در همان مسیر و در همان جهت به حرکت خودش ادامه می دهد. اما تغییر مسیر و تغییر جهت از ناحیه درون این سنگ امکان پذیر نیست. (همان: ۲۳ / ۵۳۶) حال آنکه نباتات و حیوانات این استعداد را دارند که از درون خود، تغییر مسیر دهند؛ یعنی اگر به شرایطی برخورد کنند که با ادامه حیات آنها سازگار نباشد می توانند تغییر مسیر دهند. بدیهی است که این امکان برای انسان به مراتب بیشتر از گیاه و حیوان است. توبه برای انسان، نوعی تغییر مسیر است اما نه تغییری به سادگی گیاه و حیوان، بلکه تغییر مسیری که مختص انسان است. (همان: ۵۳۷)

اما توضیح اصطلاح «تغییر پذیری» نیز از این قرار است: انسان در عین نیازمندی به تغییر، در کنار آن نیازمند تکامل است

چراکه یک تغییر، هم می‌تواند در جهت سقوط انجام شود و هم در جهت صعود. اگر تغییری همراه با تکامل باشد آن تغییر، مثبت و مورد تأیید خواهد بود. منظور از «تغییر همراه با تکامل» آن است که شیء متکامل علاوه بر تغییر مکانی و زمانی، جهت آن نیز به سوی کمال باشد. به گونه‌ای که در هر مرحله نسبت به مراحل قبلی پیشرفته‌تر گردد. (همان: ۳ / ۵۳۳) با این توضیحات به نظر می‌رسد که می‌توان واژه «اصلاح» را با واژه «تغییر» مترادف دانست، با این تفاوت که تغییر، واژه‌ای مطلق بوده و شامل هر دو جنبه مثبت و منفی می‌گردد؛ منظور از واژه اصلاح، تنها جنبه مثبت تغییر است زیرا در واقع، اصلاح همان تغییر همراه با تکامل است بدین معنا که شخصیت اخلاقی رذیلمند باید در جهتی حرکت کند که در هر مرحله نسبت به مراحل قبلی میزان رذایل او کمتر و بر مقدار فضایلش افزوده گردد.

اکنون که روشن شد از نظر شهید مطهری، هر دو موضوع «ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی» امری جبرناپذیر و بالقوه است نوبت به بررسی نظام فکری وی پیرامون تأثیر دو عامل حکمت و الگوپذیری می‌رسد.

۳. عوامل مؤثر بر شخصیت اخلاقی از منظر مطهری

آنچه در موضوع عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و اصلاح شخصیت مطرح است دو دسته نظریه برون‌گرایی و درون‌گرایی است. اما شهید مطهری این عوامل را نه به عوامل بیرونی فرو می‌کاهد و نه به عوامل درونی؛ بلکه بر هر دو عامل متمرکز شده است. اما به منظور حفظ تناسب و هماهنگی با مباحث دو فیلسوف غربی لازم است دیدگاه مطهری را نیز به بررسی دو عامل عقل و الگوپذیری اختصاص دهیم.

الف) اهمیت حکمت نظری و عملی

همان‌طور که در بخش رویکردهای غربی بیان شد، کریسچینسون درمان رذایل را توسط نوعی فضیلت عقلانی یعنی «سوفیا» امکان‌پذیر می‌داند و مقصود او از سوفیا، همان حکمت نظری بود. به عقیده وی ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی تنها از طریق حکمت نظری ممکن است. (Kristja'nsson, 2014: 69) علامه مطهری برخلاف کریسچینسون مدعی است هر یک از حکمت‌ها نقشی متفاوت از دیگری دارد و نیاز به هر دو ضروری است:

حکیم بودن انسان شامل دو قسمت مهم است؛ اول آن که انسان موظف است نسبت به تمام آفرینش و اهداف آن آشنایی مفصل پیدا کند و در مرحله بعد در پی آن است که چه کارهایی باعث رسیدن او به کمال می‌شود. (مطهری، ۱۳۷۷: ۸ / ۳۹۸)

منظور از قسمت اول و علم به تمامی هست‌و‌نیست‌ها همان «حکمت نظری» است و منظور از قسمت دوم «حکمت عملی یا اخلاق» است که بیانگر تمامی بایدها و نبایدهای تکالیف و وظایف انسان است. در واقع، حکمت نظری حالت اخباری دارد اما حکمت عملی به شکل انشاء است. (همان: ۱۳ / ۷۱۳) از این رو می‌توان گفت حکمت نظری، علمی است که به حقایق اشیا تعلق دارد و شامل اکثریت علوم از جمله الهیات، ریاضیات و طبیعیات می‌شود اما حکمت عملی منقسم می‌شود به اخلاق، تدبیر منزل، سیاست جامعه. (همان: ۲۲ / ۳۰) در حکمت نظری مسئله «دانایی» مطرح است اما حکمت عملی، صرفاً دانش نیست بلکه علاوه بر دانایی، مسئله فعل و رفتار نیز داخل می‌شود. در واقع حکمت عملی عبارت است از دانایی به همراه عمل کردن. (همان: ۸ / ۴۰۹) به نظر علامه مطهری حکمت نظری و عملی علی‌رغم تفاوت‌های موجود اما مکمل یکدیگر بوده و هر دو در کنار هم لازمه به کمال رسیدن انسان‌ها می‌باشند. چراکه انسان ابتدا از طریق حکمت نظری به‌طور کامل نسبت به تمامی علوم معرفت کسب می‌کند آنگاه به کمک حکمت عملی آماده انجام وظایف و تکالیف خویش می‌گردد.

ایراد دوم ادعای کریسچینسون آن است که وی علم و حکمت نظری و معرفت را برای اخلاقی بودن و اخلاقی شدن کافی دانسته است، حال آنکه به عقیده مطهری معرفت و علم و حکمت به‌تنهایی مشکل‌گشا نیست بلکه علاوه بر علم و معرفت، تربیت نیز ضرورت دارد. تربیت یعنی ایجاد ملکات نفسانی موافق با مقتضای علم و حکمت. به عبارت دیگر از نظر افلاطون شناخت، برای فضیلت‌مند شدن کافی است، حال آنکه از دیدگاه شهید مطهری پرورش هم در کنار آموزش ضرورت دارد. (همان: ۲۲ / ۴۵) برای اخلاقی بودن، تنها حکمت نظری و معرفت، کافی نیست زیرا شناخت صرف نمی‌تواند افراد را اخلاقی بار آورد. بلکه در کنار حکمت نظری، تربیت و ایجاد ملکات اخلاقی نیز ضروری است. (همان: ۱۰۹)

هر انسانی برای نیل به کمال، علاوه بر شناخت هست‌ها باید از حد و حدود تکالیف و وظایف خویش نیز آگاه گردد،

بنابراین هر دوی حکمت عملی و نظری در تکامل انسان مؤثرند. اما آیا فقط همین شناخت هست‌و‌نیست و بایدونباید، برای تشخیص مسیر صحیح کافیت. از دیدگاه علامه مطهری علاوه بر آنکه وجود حکمت عملی در کنار حکمت نظری ضروری است بلکه ضرورت وجود عامل ایمان نیز در کنار هر دوی آنها بسیار مورد تأکید است. چراکه وی ابراز می‌کند انسان در تکامل خویش نباید به عقل و معرفت تنها اکتفا کند چراکه عقل و علم، تنها در حکم چراغی هستند که وظیفه روشن نمودن مسیر انسان را دارند، اینکه انسان با استفاده از عقل یا حکمت نظری نسبت به تمامی علوم آگاه شود کافی نیست چراکه قابلیت راهنمایی او به سمت مسیر صحیح را ندارند، بلکه این وظیفه خطیر برعهده نیروی قوی‌تر یعنی نیروی «ایمان» است که انسان را به سمت بهترین مسیر هدایت کند. (همان: ۷۲۵) بنابراین عامل عقل در کنار نیروی ایمان، راهنمای کاملی برای انسان خواهند بود. علامه مطهری در مورد تأثیر ایمان اشاره می‌کند:

انسان، بدون داشتن ایمان نمی‌تواند زندگی سالمی داشته باشد و کاری مفید و ثمربخش انجام دهد چراکه وی دائماً با مسائل اخلاقی و اجتماعی روبه‌روست و ناچاراً باید عکس‌العمل خاصی در برابر این‌گونه مسائل داشته باشد اما اگر به مکتب و ایمانی پیوسته نباشد هر لحظه به‌سوی کشیده خواهد شد. (همان: ۳۵ / ۲)

سؤالی در اینجا مطرح می‌شود که چه ارتباطی میان ایمان با حکمت نظری و حکمت عملی برقرار است. برخی معتقدند ایمان همان حکمت نظری است اما شهید مطهری ضمن آن که علم و ایمان را مکمل و متمم یکدیگر می‌داند. اما تمایزاتی نیز میان آن دو قائل است:

علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد؛ علم توانستن است و ایمان خوب خواستن؛ علم می‌نماید که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد؛ علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. علم، زیبایی عقل است و ایمان، زیبایی روح؛ علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. (همان: ۳۲)

علامه مطهری از سوی دیگر بیان می‌کند اگر ایمان را فقط شناخت بدانیم پس باید شیطان، از اولین مؤمنین باشد. اما این‌گونه نیست و او در عین اینکه حقیقت را به‌خوبی می‌شناسد، باز هم مخالفت می‌ورزد و در مقابل آن تسلیم نیست. پس ایمان، فقط شناخت نیست. درست است که حکمت نظری و معرفت و شناخت، جزئی از ایمان و پایه آن است اما تمام آن نیست. بلکه ایمان، ماهیتی فراتر از شناخت دارد. (همان: ۲۳ / ۱۸۸) حقیقت ایمان در نظر شهید مطهری نوعی تسلیم و سرسپردگی محض است که دارای سه مرتبه تسلیم تن، تسلیم عقل و تسلیم قلب است؛ ایمان واقعی، همان تسلیم قلب یعنی تسلیم کل وجود است. (همان: ۱ / ۲۹۱)

اما در ارتباط میان ایمان و عمل نیز علامه مطهری بیان می‌کند ایمان، عمل قلب است نه عمل اعضا و جوارح، و عمل اعضا و جوارح، اطاعت است. ایمان و عمل بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. ایمان باعث افزایش عمل می‌گردد و عمل نیز بر ایمان می‌افزاید. (همان: ۲۷ / ۱۳۵) اما علی‌رغم این تأثیر متقابل باز نمی‌توان ایمان را همان عمل یا فرع عمل دانست. چراکه ایمان از نظر اسلام ارزش ذاتی دارد پس ارزش ایمان یک ارزش تبعی و وابسته به عمل نیست که اگر روزی عمل از ارزش ساقط شد ایمان نیز بی‌ارزش گردد بلکه ایمان به‌تنهایی برای خود ارزش و اصالت دارد. (همان: ۲۳ / ۱۹۱) پس وجود ایمان در کنار عمل لازمه شخصیت اخلاقی فضیلت‌مند است.

بنابراین با توجه به مباحث فوق و ارتباط و پیوستگی که میان علم و عمل و ایمان وجود دارد می‌توان استنباط نمود که در دیدگاه شهید مطهری برخلاف کریسجینسون، علاوه بر آنکه حکمت عملی نیز یکی از عوامل اثرگذار بر شخصیت اخلاقی محسوب می‌شود بلکه هر دو عامل حکمت نظری و عملی در ارتباطی تنگاتنگ با عامل ایمانند. اما علی‌رغم این ارتباط، ایمان، ماهیتی فرای از هر دو حکمت دارد. کمال انسان چه در دنیا و چه در آخرت به ایمان اوست اما اگر روح انسان مبادی کمال فراهم نباشد (یعنی به ایمان آغشته نگردد) ناقص و فاسد باقی می‌ماند و به سعادت که برایش مقرر شده است نائل نخواهد شد. بنابراین از دیدگاه علامه مطهری هر سه عامل حکمت نظری، حکمت عملی و ایمان به پشتوانه یکدیگر قادرند اسباب رشد و اصلاح شخصیت اخلاقی انسان را به نحو احسن فراهم سازند.

ب) الگوپذیری

همان‌طور که در بخش قبلی اشاره شد بتلی از جمله معتقدین به عوامل بیرونی بود وی نیز از میان عوامل متعدد بیرونی، بر

وجود الگوهای شایسته برای اصلاح فرد رذیلت‌مند تأکید فراوان داشت. به عقیده او در دسترس بودن الگوها موجب آشنایی فرد رذیلت‌مند با عواطف فضیلت‌مندان الگوهای خویش و در نتیجه اصلاح رذایل می‌گردد. (Battaly, 2016: 220)

علامه مطهری نیز عامل «الگوپذیری از انسان‌های کامل» را بهترین وسیله تربیت، تغییر و اصلاح انسان‌ها می‌داند (۱۶ / ۲۶۷) از نظر وی روح انسان به قدری حساس است که حتی از نامحسوس‌ترین واکنش‌های بیرونی به آسانی اثر می‌پذیرد. از جمله مواردی که تأثیر آن بر روح انسان بسیار واضح است، «محیط و معاشرت‌های اطرافیان» است. اعمال نیک یا بد اطرافیان بسیار سریع به فرد و روحیات او سرایت می‌کند. (همان: ۲۲ / ۲۰۵) مطهری تأثیر الگو را در قالب مثال‌هایی ملموس بیان می‌کند:

ارادت به الگو همانند یک دستگاه مکش عمل می‌کند که قادر است رذایل را به سرعت جمع‌آوری و دفع نماید. همچنین علاقه‌ای که میان انسان و الگوها ایجاد می‌شود، همانند یک تصفیه‌گر عمل می‌کند به این معنا که با خروج و تخلیه رذایل، نفس را توسط فضایل، زینت می‌بخشد. محبت میان محب و محبوب همانند سیم برقی است که صفات را از وجود الگو به سمت محب منتقل می‌سازد. (همان: ۱۶ / ۲۶۶ - ۲۶۳)

اما به نظر می‌رسد تفاوت دیدگاه بتلی با شهید مطهری در اینجاست که به عقیده او:

کوشش و کشش یا فعالیت و انجذاب باید همراه هم باشند. از کوشش بدون جذبه، کاری ساخته نیست کما اینکه کشش بدون کوشش نیز به جایی نمی‌رسد. (همان: ۱۶۹)

کوشش و کشش انسان باید توأمان باشد یعنی انسان ضمن اینکه مجذوب الگو می‌گردد، لازم است در راه رسیدن به الگوها تلاش خود را نیز به کار بندد و در این صورت است که میزان اثرگذاری آن به مراتب بیشتر خواهد شد تا اینکه الگوها به راحتی در دسترس وی قرار گیرد. لازم است هر انسانی خود نیز برای پیدا کردن اهل حقیقت تلاش کند. (همان: ۱۶۷)

از نظر علامه مطهری اصلاح رذایل به دو شیوه عقلی و عرفانی امکان‌پذیر است. وی با مقایسه این دو شیوه بیان می‌کند اصلاح رذایل از طریق عقل، شیوه‌ای سقراطی است. بدین معنا که ابتدا باید فرد از اثرات سوء رذایل آگاه شود، سپس با استفاده از نیروی عقل و حسابگری، تک‌تک صفات رذیله را پیدا کند و در مرحله آخر به سراغ درمان رود که این روش، بسیار زمان‌بر بوده و نیازمند دقت و حوصله فراوان است. اصلاح رذایل به شیوه عرفا از طریق الگوپذیری است که تأثیر آن به مراتب سریع‌تر از روش عقلی است درست همانند سرعت هواپیما نسبت به سرعت اتومبیل. (همان: ۲۶۶)

تأثیر نیروی محبت و ارادت به الگوها در نابودی رذایل همانند تأثیر مواد شیمیایی بر فلزات است. اما تأثیر کندی نیروی عقل در نابودی رذایل همانند جمع کردن براده‌های آهن از بین ذره‌های خاک، با دست است، در حالی که محبت و ارادت همانند آهن‌ربا عمل نموده و در یک لحظه تمام رذایل را شناسایی، جمع و نابود می‌سازد. (همان: ۲۶۷)

در اینجا محتمل است به ادعای شهید مطهری این اشکالی وارد شود که اگر تأثیر عامل الگوپذیری تا این اندازه زیاد است پس تکلیف اختیار انسان چه می‌شود. آیا تعارضی میان اختیار انسان از یک سو و عامل الگوپذیری از سوی دیگر وجود ندارد. مگر در مبحث شکل‌گیری شخصیت بیان نشد که از نظر علامه مطهری اولاً: «فضایل و رذایل» عناصر سازنده شخصیت اخلاقی هستند. ثانیاً: در نظر وی:

آن نیکی که انسان خود برای خود انتخاب نکرده و از خارج به او تحمیل شده است اصلاً برایش نیکی نیست. باید انسان بر سر دو راهی انتخاب قرار گیرد و طرف خوب را برای خود انتخاب کند. همین قدر که از خارج به او تحمیل شد آن کمال دیگر کمال انسانی و آن فضیلت دیگر فضیلت انسانی نیست. شرط فضیلت انسانی این است که خود انسان قیام به آن فضیلت کند. (همان: ۲۷ / ۱۲۲)

با این اوصاف در الگوپذیری انسان چون کسب فضیلت از بیرون بر انسان القا می‌شود و خودش نقشی در کسب آن نداشته است پس نمی‌توان آن فعل را فضیلت و آن شخص را فضیلت‌مند به‌شمار آورد. در پاسخ به این سؤال باید گفت اینجا اصلاً جای بحث از تناقض نیست چراکه چنین ادعایی در مورد افرادی بیان می‌شود که ذاتاً و از طریق وراثت، متخلق به برخی از فضایل اخلاقی‌اند و خود هیچ نقشی در کسب آن نداشته‌اند. در واقع این اشکال به عامل وراثت به‌عنوان یک عامل

بیرونی وارد می‌شود. به‌عنوان مثال افرادی که ذاتاً بخشنده‌اند و اموال خویش را بی‌دریغ در راه خیر خرج می‌کنند، نمی‌توان فضیلت‌مند به‌شمار آورد زیرا این شخص، صفت بخشندگی را از طریق وراثت به ارث برده است و خودش هیچ رنجی در قبال آن متحمل نشده است. بخشندگی را در صورتی می‌توان فضیلت دانست که شخص، خودش با رنج و مشقت کسب کرده باشد نه از طریق وراثت. (همان: ۲۷ / ۱۲۲) اما در بحث الگوپذیری دقیقاً انسان با اختیار خویش الگوی خود را انتخاب می‌کند و این نکته را از تأکید علامه مطهری بر تعامل کنش و کوشش می‌توان فهمید. همچنین اگر انسان در انتخاب الگوی خویش مختار نبود باید همه افراد به‌طور جبری به‌سمت یک الگو منتهی می‌شدند در صورتی که این طور نیست و افراد در انتخاب الگوهای خویش کاملاً مختارند. پس میان دو عامل اختیار و الگوپذیری تناقضی وجود ندارد. و وسعت زاویه دید شهید مطهری نسبت به بتلی با همین نکته واضح می‌گردد که مطهری در عین پذیرش تأثیر عامل الگوپذیری اما اختیار انسان را نیز در موضوع ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی، دخیل می‌داند، بنابراین وی تعصب و تأکید خاصی بر عوامل بیرونی ندارد.

البته مطهری از ذکر این نکته نیز غافل نبوده که برخی محدودیت‌ها می‌تواند تا حدودی از میزان اختیار انسان بکاهد. همانند ۱. مناطق و محیط‌های جغرافیایی: که به موجب شرایط اقلیمی متفاوت، خلق‌های متنوعی در انسان ایجاد می‌شود؛ ۲. محیط اجتماعی و فرهنگ‌های گوناگون نیز تأثیر بسزایی در شکل‌گیری روحیات انسان می‌گذارد؛ ۳. تاریخ و وقایع گذشته نیز نقش مهمی بر خلقیات انسان خواهد گذاشت (همان: ۲ / ۲۹۱) با وجود چنین محدودیت‌هایی اگرچه آزادی و اختیار انسان تا حدودی نسبی می‌گردد اما علامه مطهری همچنان معتقد است اختیار انسان حتی در صورت نسبت، باز هم حاکم بوده و انسان در ردیلمند شدن یا فضیلمندی خویش مختار و مسئول است. (همان: ۲۹۲)

نتیجه

در نظام فکری شهید مطهری «شخصیت»، بُعد اصلی وجود انسان و به تعبیر خودش «مَن انسان یا انسانیت انسان» است. (همان: ۲۲ / ۲۶۹) عناصری مانند فضایل و رذایل باعث شکل‌گیری شخصیت می‌گردد. وجود این عناصر به همراه عواملی مانند خلقیات، ملکات و استعدادهای انسان، حاکی از دو جنبه‌ای بودن شخصیت انسان است. این ملکات شامل دو دسته فاضله و فاسده‌اند که ملکات و خلقیات فاضله سبب رشد و شکوفایی شخصیت اما ملکات و خلقیات فاسده منجر به پژمردگی و نابودی آن خواهند شد. (همان: ۸ / ۵۴۹) از آنجایی که چنین مسائلی نفسانی - اخلاقی، جزو پیش‌فرض‌های مطرح در حوزه روان‌شناسی اخلاق است پس می‌توان استنباط نمود که از منظر او نیز شخصیت اخلاقی جزو مباحث مطرح در حوزه روان‌شناسی اخلاق است.

فلاسفه معاصر نسبت به موضوع «ساخت و اصلاح شخصیت اخلاقی»، رویکردی تک‌بعدی دارند. از میان طرف‌داران رویکرد درون‌گرا کریسجینسون مدعی است که سوفیا و حکمت نظری تنها عامل مؤثر بر اصلاح شخصیت اخلاقی است اما در مقابل او بتلی که از مخالفین رویکرد درون‌گراست، قد علم کرده و عامل الگوپذیری را تنها عامل مؤثر بر ساخت و اصلاح شخصیت می‌داند. در این‌بین به جرئت می‌توان ادعا نمود که منظومه فکری شهید مطهری نسبت به رویکردهای مذکور از عیار کامل و جامعی برخوردار است چراکه در نظر وی عوامل درونی و بیرونی در کنار یکدیگر می‌توانند در ساخت و اصلاح شخصیت، مؤثر باشند. وجه تمایز مطهری از کریسجینسون آن است که به نظر وی عامل حکمت نظری علاوه بر همراهی حکمت عملی، نیازمند نیروی قوی‌تری به نام «ایمان» است. از طریق حکمت نظری می‌توان با هست‌ونیست‌ها آشنا شد، از طریق حکمت عملی نسبت به تکالیف و وظایف آگاهی کسب نمود و توسط نیروی ایمان به‌سمت بهترین مسیر منتهی شد. همچنین علامه مطهری با بتلی در تأثیر عامل بیرونی الگوپذیری شباهت نظر دارند ولی وجه اختلاف آنجاست که او برخلاف بتلی معتقد است انسان خودش باید الگوی خویش را با تلاش خویش انتخاب کند نه اینکه الگوها به‌راحتی در معرض دید افراد واقع شوند و این نشان‌دهنده تأثیر مستقیم اختیار انسان در انتخاب الگوی خویش می‌باشد. بنابراین در نظر علامه مطهری هیچ‌یک از عوامل درونی و بیرونی جدای از یکدیگر نبوده بلکه وابستگی کامل به‌هم دارند و در مجموع می‌توانند شخصیت اخلاقی را در قالبی سالم ترسیم نمایند.

منابع و مأخذ

۱. ارسطو، ۱۳۸۵، نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات طرح نو.
۲. خزاعی، زهرا، ۱۳۹۴، معرفت‌شناسی فضیلت، تهران، انتشارات سمت.
۳. رحمان پور، محمد، ۱۳۸۶، «درآمدی بر تعلیم و تربیت و مبانی آن از دیدگاه غزالی»، *دوفصلنامه تربیت اسلامی*، دوره دوم، شماره ۴، ص ۲۱۷-۱۹۳.
۴. علیا، مسعود، ۱۳۹۱، فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات هرمس.
۵. فروم، اریک، ۱۳۷۰، *انسان برای خویشتن - پژوهشی در روان‌شناسی اخلاق*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، انتشارات بهجت.
۶. گمپرتس، تئودور، ۱۳۷۶، *متفکران یونانی*، ج ۳، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
۷. مایلی، ریچارد، ۱۳۷۳، *تحول و پدیدآیی شخصیت*، ترجمه محمود منصور، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۶، قم، انتشارات صدرا.
۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *انسان در قرآن*، ج ۲، قم، انتشارات صدرا.
۱۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *انسان کامل*، ج ۲۳، قم، انتشارات صدرا.
۱۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *انسان و ایمان*، ج ۲، قم، انتشارات صدرا.
۱۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *بیست گفتار*، ج ۲۳، قم، انتشارات صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *تعلیم و تربیت در اسلام*، ج ۲۲، قم، انتشارات صدرا.
۱۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *جاذبه و دافعه حضرت علی (ع)*، ج ۱۶، قم، انتشارات صدرا.
۱۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *جهاد*، ج ۲۰، قم، انتشارات صدرا.
۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *حکمت عملی*، ج ۲۲، قم، انتشارات صدرا.
۱۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *حکمت‌ها و اندرزها*، ج ۲۲، قم، انتشارات صدرا.
۱۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *زندگی جاوید یا حیات اخروی*، قم، انتشارات صدرا.
۱۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *فلسفه تاریخ*، ج ۱۵، قم، انتشارات صدرا.
۲۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *مقاله نهم*، ج ۸، قم، انتشارات صدرا.
۲۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *نقدی بر مارکسیسم*، ج ۱۳، قم، انتشارات صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *وحی و نبوت*، ج ۲، قم، انتشارات صدرا.
۲۳. موسوی اصل، مهدی و همکاران، ۱۳۹۵، *روان‌شناسی اخلاق*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۴. هاشمی، فاطمه، ۱۳۸۹، «تحلیلی بر تربیت اخلاقی از دیدگاه فارابی»، *دوفصلنامه معرفت اخلاقی*، دوره دوم، شماره ۴، ص ۱۱۴-۹۵.

25. Battaly, Heather, 2016, "Developing Virtue and Rehabilitating Vice: Worries about Self-Cultivation and Self-Reform". California State University Fullerton. In *The Journal of Moral Education*. Vol. 45, pp, 207-222.
26. Hatfield, Elaine, Rapson, Richard, L., & Le, Y. L, 2011, Emotional Contagion and Empathy. In J. Decety & W. Ickes (Eds.), *The Social Neuroscience of Empathy*, Cambridge.
27. Kristjánsson, Kristján, 2014, "Undoing bad upbringing through contemplation: An Aristotelian reconstruction." University of Birmingham, UK, In *Journal of Moral Education*, vol. 43, PP, 468-483